





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى وبعد  
چنین گوید بنده اشیم محمد بن کریم که چندی ازین پیش رقیه کریمه عنبر  
شمیم زیارت شد از جانب سنس الجوانب جناب مفاخر  
الکتاب آثار انساب عمده الامراء الانجاب حاجی میرزا حسین  
خان وکیل سیاسی و جنرال قونول دولت علیه ایران دام مجده  
و علاه بلطف الملك المنان صورت فصلی از کتاب پادری نصرانی  
که رد نموده بر قائلین باخراف کتب آسمانی که منسوب است بانی  
سلام الله علیهم از سال اشتمه امر فرموده بودند این بنده جلال

که اورا جواب گویم و پس از استعمال بنکاشتن و دو مسکه دیگر از  
 مغزی الیه زیارت شد بواسطه یکی از محترمین جوان که فرمایش  
 شده بود جواب آنها را عرض نمایم و چون ربطی بسئله سابق  
 داشت در آن سال مقتضی نبود بیان آنها لهذا پس از انجام  
 جواب اعتراض باوری ساله دیگر عنوان نمودم بجهت جواب  
 این دو مسکه و آن دورا جدا از هم عنوان نموده بقدر  
 اقتضاء جواب عرض مینمایم **وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ** فرموده  
 با وجود ثبوت لوح محفوظ از نشاء الله و مثال آن مقصود  
 چیست جواب مراد ایشان از این سوال این است  
 که خداوند همه چیز را در سابق علم خود دانسته است و علم خود  
 متغیر و تبدیل نمیشود پس آنچه را که دانسته است که میشود و  
 آنچه را که دانسته که نمیشود نخواهد شد پس نشاء الله گفتن  
 و مقصود چیست و حال آنکه هر چه شدنی است شده و گذشته  
 و آنچه هم که نباید شود نمیشود و این مسئله بسیار صعب است  
 و در واقع محول علماء از فهم آن عاجزند و جواب را اگر بطور اجمال

عرض کنم حل معما نمیشود و سبب آنکه فرصت بسیاری تواریخ و حوادث  
 مجال تفصیل داد نم نیست لهذا حد وسط را میطلبیم خیر الامور و سببها  
 و از برای فهم مسئله هم این قسم بهتر است ولی ناچارم از این که  
 فصولی چند عنوان نمایم تا آنکه حق مسئله مکشوف شود و امیدوارم  
 بفضل و کرم حضرت صاحب الامر صلی الله علیه و علی آباءه تمام الله  
 که نفع این رساله عام شود و علی این مشکل بلکه مشکلات بسیار  
 بر بسیاری از مبتدیان گردد چرا که این گونه مسائل در کتب عنوان  
 مخصوص نمیشود الا قلیل و از کلیات استنباط نمودن هم شان هر  
 کسی نیست ولی در این مقام برکت فرمایند شیخ بزمی الیه شرحی بنام  
 انشاء الله که حل عقده بر جمعی کشیده شود و لا حول و لا قوة الا بالله العلی  
 العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين فصل بدانکه فهم این مسئله  
 بطور کامل است بفرم لوج محفوظ و ما دام که حقیقت لوج شناخته  
 نشود درک حقیقت این مطلب نمیشود پس عرض میکنم و لا حول و لا  
 قوة الا بالله العلی العظیم که لوج چیزی خارج از خلق نیست چنانکه  
 بتدی فرض میکند و عین ذات حق نیست چنانکه بعضی دیگر

فرض نمودند ولی لوح محفوظ بمجموع این خلق است از مشیت تا  
 منتهای عرصه مشاء است که این عرصه تراب باشد و این است  
 صفحه علم خداوند عالم بوجود است و اما علم ذاتی آن عین ذات خداوند  
 است جل شانه و غیر ذات نیست و آن علم لامعلوم است  
 چنانکه امام علیه السلام فرمود که خداوند تبارک و تعالی عالم بود  
 علم او عین ذات بود و با او معلومی نبود و سميع بود و سميع او عین  
 ذات او بود و با او مسموعی نبود و بصير بود و بصير عین ذات  
 او بود و لا مبصر پس باین خلق خداوند عالم جل شانه در ذات  
 مذکور نیستند و اگر مذکور در ذات شوند ذات خداوند متغیر و تبدیل  
 میشود و سبحانه رَبِّكَ رَبَّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَنَسَلَّمَ عَلَى  
 الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ پس باین علم خداوند عالم  
 بذات خود است خداوست عالم و معلوم و از برای او  
 علمی است و صنفی که کمال اوست چنانکه شخصی عرض کرد خدمت  
 امام علیه السلام که علم خالق است یا مخلوق فرمود نه خالق است  
 و نه مخلوق بلکه او کمال خداست مثل دست تو نسبت بتو این

علم صفحه ماسوی است و این علی است که مخصوص است بخداوند  
 واحدی عاظم باین علم نازد و جمیع ماسوی در نزد خداوند حاضرند  
 ابتدا از لا اگر چه نسبت بخود بعضی سابق شوند بعضی لاحق بعضی موجود  
 بعضی معدوم ولی نسبت بخداوند تعالی همه موجودند و چون عرض  
 کردیم که جمیع ماسوی صفحه علم خداست از مشیت فمادون وجهه  
 علیت ایشان البتة مقدم است بر وجهه معلومیت پس علم  
 سابق بر مشیت میشود بلکه علت وجود مشیت میشود چنانکه امام علیه  
 السلام فرمود بالعلم خلقت المشیة و خداوند جمیع آنچه آفرید و  
 دانست باین علم که کمال اوست بعد خواست بعد از آن عزم بر  
 آن فرمود و بعد سببش و اجزایش را فراهم آورد و بعد از آن ترا  
 ایجاد فرمود مثل بجهت توضیح مسئله عرض میکنم مثل اینکه انسان هرگاه  
 بخوابد صنعتی بکند البته در دل خود خیال آنرا میکند و نقش آنرا  
 نزد خود مثل میکند بعد از آن میل میکند که آن صنعت را ظاهر نماید  
 بعد از آن عزم بر این کار میکند و عقب آن میرود بعد از آن اجزاء آنرا  
 فراهم میکند و اسباب ساختنش را فراهم میکند بعد میسازد

این کیفیت صنایع خلقیه است و لکن خداوند را خیالی مثل من نیست  
 و ضمیری ندارد و حرکتی ندارد ولی جمیع این مراتب را احداث میفرماید  
 و ظاهر میفرماید پس اول تجلی علم میفرماید مثل اینکه تو اول نفسست  
 اقبال میسوزد و خیالت و تصور میگردی بعد بهین مشیت خود را  
 ایجاد میفرماید و علمش متعلق بمشیت میشود بعد عزم میفرماید و در  
 اجزای این غریمت باراده تعبیر آورده اند بعد اسباب اجزاء  
 را ایجاد میفرماید و تعبیر از آن بتقدیری آورند بعد طیاره و تعبیر از آن  
 بقضای آورند پس جمیع آنچه در صفحه عالم نقش شده بعلم خداست  
 و همه از روی علم خداوند نسخ شده و در شریع از امکان که اصل  
 همه چیز است و هر صورت و معنی بر آن نقش میشود و تعبیر لوح آورده  
 اند و چونکه همه چیز بر این لوح منقوش است و در حضرت علم خداوند  
 حاضر است و هر چه بر لوح نوشته شد نسبت بعلم ازلی هرگز محو  
 نمیشود و تغییر نمیکند آن لوح را محفوظ نگه دارند و خداوند میفرماید  
 وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ وَدَرَجَاتٌ يَكْرِئُ مِمَّنْ يَمُرُّ بِالْقَابِ  
 الْقُرُونِ الْأُولَى قَالَ عَلَيْهَا عُنْدَ رَبِّي كِتَابٌ لَا يَضِلُّ

و لایفسی و چون تعبیر از این صفحه بطوح آوردند آن تا اول با هم که جمیع حروف  
 را از او فریستی بدو آه فرمودند و آنچه خیرنی که سبب ایجاد و انتقال  
 صور کاینات است قلم گفتند این است که خداوند فرمودت  
 وَالْقَلَمُ وَمَا يَبْطُرُونَ اِنَّا نُنزِّلُ الْقُرْآنَ سُبْحَاتٍ  
 است و هر چیزی از آن آفریده شد که خداوند میفرماید وَجَعَلْنَا مِنَ  
 الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ وَقَلَمٌ مِّمَّا مَقَامُ عَقْلٍ است که قلب و قطب کاینات است  
 و مشیت الله تجلی بآن فرموده و از او بواسطه او ایجاد فرموده ما  
 سوی الله و ما یبطرون اشاره بسایر خلق است که حروف و کلماتی  
 هستند پس مواد حروف هستند که حضرت رضا علیه السلام فرمود اول  
 ابداء الحروف و صور جزیئی که حاصل شده اند از ترکیب حروف  
 کلمات هستند این است که خداوند میفرماید فَتَلَقَىٰ اٰدَمَ مِنْ رَبِّهِ  
 کلمات و فرمود بکلمه مینه انما المینح و مجموع کلمات آیات است  
 که فرمود سَتُرْفِعُهُمْ اَيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ وَ فرمود وَ كَانِ  
 مِنْ اَيَاتِنَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ بِرُءُوسِهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ  
 و مجموع آیات کتاب است که فرمود بِمَحْوِ اللّٰهِ مَا يَشَاءُ وَيُنزِّلُ



حَتَّىٰ آتَىٰ الْكِتَابَ وَفَرَمُوهُ عَلِيمًا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ وَابْتِ  
 اَيْنِ خَلِيقٍ فِي مَقَامَاتٍ وَجُودِ شَانِ حِينَ اَزْرُوعِي عِلْمِ اسْتَفْرُوعِي  
 اسْتِنَاخِ اسْتِ چنانکه فرموده است اِنَّا كُنَّا نَسْتَنِيخُ مَا كُنْتُمْ  
 قَعْلُوْنَ و امام مفسر مايد که نسخ کردن در وقتی است که از روی نسخه ديگر  
 نقل کنند و اصل حديث بعد از اين فرگشته باشد و الله پس آنچه  
 خداوند نسخه فرموده از روی علم خودش است اين حديث از احاديث  
 مستصحبه است و لي باین بيان که عرض شد شرحش ظاهر شد خلاصه  
 پس مجموع کايات لوح محفوظ است چنانچه خداوند فرمود بَلْ  
 هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ وَفَرَمُوهُ عِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيفٌ  
 در شرح لوح اخبار بسیار وارد شده بعضی از آنها را بجهت تبرک و  
 تعلم نقل ميسنمايم از حضرت پيغمبر صلی الله عليه وآله مرویست که  
 فرمود که خداوند جل شانه بود و چیزی با او نبود پس لوح را آفرید و  
 ثابت فرمود در لوح جمیع احوال حسیق را تا روز قیامت از حضرت  
 صادق علیه السلام مرویست که از حضرت باقر علیه السلام فرموده  
 در شرح آله ذلک الکتاب لا یریب فيه که این کتابی است از نور که

خداوند قبل از عرش آفرید و بالا برد آن کتاب در ملکوت اعلیٰ و فرمود  
 ای محمد و علی شماید رحمت من که سبقت گرفته است بر غضب  
 من هر کس شما را شناخت مرا شناخت هر کس جاہل شد بسما جاہل  
 شد من پس چونکه اراده فرمود خلق را بیا فرید نسخه فرمود از آن کتابی  
 که نامید از لوح محفوظ تا آخر حدیث شریف چون نسخه حدیث  
 قدری مخلوط بود تمام آنرا نقل نمودم و بهم از حضرت صادق  
 علیه السلام شخصی سؤال کرد از معنی *بیت و القلم* فرمود خداوند قلم  
 را از درختی بهشتی که آنرا *خلد* می نامیدند پس فرمود بهتری از  
 نخلهای جنت که مژده شوین خشکید و مژده شد و سفید تر بود از برنج  
 و شیرین تر بود از عسل پس فرمود بقلم که بنویس عرض کرد ای پرورنده  
 من چه بنویسم فرمود بنویس *ماکان و ما یکون* را تا روز قیامت  
 پس نوشت قلم در ورق سفید تر از فضه و صاف تر از یاقوت  
 پس سجد آنرا و فراداد آن را در رکن عرش پس مقرر فرمود بر دهن  
 قلم پس کلام نمود و تکلم نماید هرگز پس این است کتاب مکنون که  
 جمیع نسخ از او است آیا سیتید شاعر پس چگونه معنی کلام را

نمیدانید و یکی از شما میگوید بعضی شش این کتاب را نسخه نایاب است  
که نسخ از روی کتاب دیگر نوشته شده است و این است قول خداوند  
که میفرماید **إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** خلاصه آن فرمای این  
اخبار ظاهر شد که مراد از لوح صفحه کایات است که بر او نوشته  
شود و ما کائن و ما یکون و در حدیثی میفرماید که لوح از زمره است  
و اجواف آن لو لوان است و بطاقت او رحمت است و از این حدیث  
براهل خبره و بصیرت معلوم میشود که لوح نفسی است که باطن آن عقل  
است و غیب رحمت خداست که همان عقل باشد یا فراد خدا  
پس لوح محفوظ در عرصه خود خلق است و در باطن حقیقت گفته  
میشود که لوح نفس امام است علیه السلام این است که خداوند عالم  
میفرماید **هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ** و در حدیثی که بعضی آن  
گذشت حضرت صادق میفرماید لوح دو ازده سطر دارد و مخصوص  
بجبر امامی سطری است این است معنی قول خداوند **يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ**  
**أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِعِيبَةٍ** تا آخر آیه فصل  
چون دانستی که لوح محفوظ عرصه خلق است پس بدانکه مراتب خلق

از اعلی تا اسفل مختلف است و عوالم متعدد است از برای هر عالم مقصود  
مخصوص است و هر یک از خواصی است خاصیت هر یک بدگری  
لمحی نمیشود و باید بطور اختصار عوالم را توصیف نمایم تا اینکه تمام  
مطلب ظاهر و آشکارا گردد و بدانکه اول عالم عالم مشیت است که  
امام علیه السلام میفرماید **خَلَقَ اللهُ الْمَشِيئَةَ بِنَفْسِهَا ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ  
بِالْمَشِيئَةِ** و مشیت مبدأ کاینات است و ذکر اول موجودات است  
چنانکه امام فرمود که مشیت ذکر اول است این عرصه در غایت اجمل  
و ابهام است زیرا که همان صرف فعل است اگرچه کمال خداست و  
کمال خداوند را نقصی نیست و لکن در نفس رکنها و خصوصیتها  
دیده نمیشود و جمیع اینها طرف اسفل است مثل اینکه در صوت  
خود ملاحظه مینمائی که صد از حلقوم تو بطور اطلاق و ابهام بیرون  
می آید و آن همان حرف نفس است فقط اولی چون بیرون آید از حلقوم  
بیالاتا لب این صوت قطعه قطعه میشود و شکل حروف در می آید و چون  
این حروف را با هم ترکیب نمائی کلمات حادث میشود و چون  
کلمات را با یکدیگر ترکیب نمایند کلام حاصل میشود و اگر نفس را

تقطع ثنائی در مقاطع و بان صوتی ممتد حادث میشود و در آن صوت  
بیچ خصوصیت حرفی نیست ابتدا همچنین است امر در مشیت خداوند  
خداوند فرموده وَمَا أَمْرًا إِلَّا وَاحِدَةً كَلِمَةً بِالْبَصَرِ وَفَرَمُودَهُ مَنَائِمِي  
فِي خَلْقِ الرَّحْمَانِ مِنْ تَفَاوُتِ بِسْمِثِ خَدُونِدْكَ اَوَّلِ مَوْجُودِ اسْتِ  
و اَوَّلِ كَمَالِ خَدِ اسْتِ ذَكَرِ اَوَّلِ مَوْجُودِ اسْتِ دَرِ غَايَةِ وَحْدَتِ وَ  
بِاسْطِ اسْتِ وَ تَرْكِيبِ اَوَّلِ مَوْجُودِ اسْتِ وَ حِدَّتِ بِسْمِثِ اَوَّلِ خَدِ اسْتِ  
اَجْزَاءِ مَشْهُودِ نِسْبَةِ بَلْكَ اَجْزَاءِ اَوَّلِ كَمَالِ اسْتِ اَوَّلِ مَوْجُودِ اسْتِ وَ  
اَوَّلِ قَائِمِ اسْتِ بِنْفَةِ بِسْمِثِ فَعْلِ بِنْفَةِ اسْتِ نَبِيحِرِدْ كِرِ حِرِ اَكْ خَدِ اَوَّلِ  
عَلْتِ حِرِي نَبِيحِرِدْ وَ خَلْقِ كِرِ بِسْمِثِ بَرْتَرِ اسْتِ نِسْبَةِ اسْتِ كِ عِلْتِ وَ جُودِ  
اَوَّلِ كِرِ دِ بِسْمِثِ اَوَّلِ جُودِ قَائِمِ اسْتِ اَوَّلِ جُودِ اسْتِ نِسْبَةِ اسْتِ حِرِ اَكْ خَدِ اَوَّلِ  
بِاَوَّلِ اَحَاظِ فَرَمُودِهِ وَ اَوَّلِ اسْتِ حِدِّ كَانَهُ وَ اَزْجَتِ اَيْنَكَ قَائِمِ بِنْفَةِ اسْتِ  
وَ جُودِ اَوَّلِ قَائِمِ اسْتِ اَزْ اَيْنِ جِهْتِ كِ نِسْبَةِ اسْتِ اَزْ اَيْنِ نِسْبَةِ اسْتِ  
حَادِثِ اسْتِ وَ لَمَّا كَفْتَهُ مِثُودِ كِ مِثُودِ سَرْمِ اسْتِ اَمَّا اَزْ اَيْنِ  
حَقِيقِي حِلِّ شَانَهُ قَائِمِ اسْتِ بِنْفَةِ لِنْفَةِ وَ بِاَوَّلِ حِرِ اَحَاظِ تَمُودِهِ وَ كَأَنَّ  
بِاَشْدِ كِ سَرْمِ اَزْ اَيْنِ مَنَائِمِي كُوبِنِدْ وَ مَعْنَى اَتَمِّ اَزْ اَيْنِ اسْتِ كِ قَائِمِ بِاَزْ اَيْنِ

اول باشد باری پس مثبت وجودش سرمدی است و اول موجود است  
 و اگر چه همه چیز در او مذکور است ولی مثلش مثل نقطه است از بسط  
 فاتحه کتاب چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید که جمیع  
 آنچه در قرآن است در سوره حمد است و جمیع آنچه در حمد است در بسط  
 است و جمیع آنچه در بسط است در باء بسط است و جمیع آنچه در  
 باء است در نقطه تحت باء است و میفرماید منم نقطه تحت باء تمام شد  
 حدیث شریف عرض میکنم سجدت اهل خیره و بصیرت که قرآن مجمع  
 جمیع چیز است چنانکه خداوند میفرماید وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي  
 كِتَابٍ مُّبِينٍ و جمیع آنچه هم که در کتاب است امام فرمود در نقطه  
 است و من نقطه ام شاهدین مطلب این است که خداوند میفرماید إِنَّهُ  
 فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا عَلِيُّ حَكِيمٌ و ام کتاب فاتحه است و اشاره  
 بنفس ولی فرموده یعنی ولی را خداوند در ام کتاب علی حکیم نام کرده  
 و در جای دیگر میفرماید وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ و امام  
 مبین حضرت امیر است علیه السلام اگر چه مفسرین تفهمند و معنی  
 دیگر کنند قول اخبار با حجه نمیشود پس امام مجمع جمیع علوم در سوره

بنص آیه کریمه و اوست مبداء و قاضی کاینات این مطلب مناسخی  
 نیست با آنچه عرض کردم که مبداء مشیت است چرا که حضرت امیر علیه  
 السلام در صفت امام میفرماید که امام قدرت رب است و مشیت  
 او نفی آنچه کفرتم و قلب خود را بنور ولایت امامت روشن فرماتا  
 خیر دنیا و آخرت روزی تو بشود باری برویم سر مطلب پس مشیتی که  
 مبداء کاینات است بهم و مطلق است و مظهر اسم واحد است  
 پس علم مشیت ببادون در مقام خود علم اجمال و صلوح تجلی است  
 و خداوند بهم علمش موافق واقع است پس در مقام مشیت علم او  
 باشیاء علم اجمال است و از این جهت بر خدا لازم نیاید چرا که جاهل  
 کسی است که چیزی را مطلقاً نداند ولی اگر چیزی را علی ما هو علیت بداند  
 عالم است و شیاء و افعال مشیت مجله پس خدا هم آنها را استجا  
 با جمال و صلوح میداند و علم خداوند دروغ نمیشود و چون خداوند خوا  
 شیاء را بر حسب علم ازلی خود ایجاد فرماید مشیت را بعلم جاری  
 فرمود و اول تجلی مشیت او عقل است که اول کاینات و اشرف  
 موجودات است و اخبار و اولیت او متعدد است و مسلم است

که مشیت واحد بسیطه محلی اول او هم غیر متکثر میشود چرا که کثر از  
 غلظت ماده پیدا میشود هر چه ماده غلیظتر باشد شلون و شب  
 او بیشتر میشود و هر چه لطیفتر باشد و حدش زیادتر میشود و ملاحظه  
 نما در اجزاء هوا سببه لطافت ماده عنصریه اختلاف اشکال  
 او بسیار کم است بلکه میتوان گفت کبریاک و شکل است بلکه  
 اجزاء شبیه بهم شدند و لکن ماده ترابیه سببه غلظتس اقتضای  
 تشقق و اختلاف نموده پس هر قطعه از تراب شکلی و رنگی و مزاجی  
 خاص گرفته پس اول امکان که قریب همیشه الله است البته در  
 غایت لطافت و صفاست پس عکس همیشه الله که در او واقف  
 و محلی بر نور هستی و کون شود البته صورتی در کمال وحدت و بساطت  
 حاصل میشود که در آن اختلافی نباشد و او در صورت صورت معنوی  
 مادی است پس عقل صورت کلی معنوی بخود گرفت و این صورتی است  
 نورانی و روحانی و از شدت تنزه و قدسش او را روح القدس  
 نامیدند و از جهت اینکه قائم همیشه است از سر پائین تر افتاد پس  
 مقام او اعلا می بر است ولی اصل ماده و صورت از عرصه سرمد است



عنده أم الكتاب و فرمود علمها عند ربی فی کتاب و اثبات  
 این خلائق در مقامات وجودشان چون از روی علم است فرمود  
 استنسخ است چنانکه فرموده است إنا کُنَّا سَنخِجُ مَا کُنْتُمْ  
 تَعْمَلُونَ و امام مسیلمایه که نسخه کردن در وقتی است که از روی نسخه دیگر  
 نقل کنند و اصل حدیث بعد از این ذکر میشود است و الله پس آنچه  
 خداوند نسخه فرموده از روی علم خودش است این حدیث از احادیث  
 مستصحبه است ولی باین بیان که عرض شد شرحش ظاهر شد خلاصه  
 پس مجموع کاینات لوح محفوظ است چنانچه خداوند فرمود بقل  
 هو قرآن مجید فی لوح محفوظ و فرمود و عندنا کتاب حفیظ و  
 در شرح لوح اخبار بسیار وارد شده بعضی از آنها را بجهت تبرک و  
 تعلم نقل مینمایم از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و است که  
 فرمود که خداوند جل شانزه بود و چیزی با او نبود پس لوح را آفرید و  
 ثابت فرمود در لوح جمیع احوال حلق را تا روز قیامت از حضرت  
 صادق علیه السلام مرویست که از حضرت باقر علیه السلام فرموده است  
 در شرح آله ذلک الکتاب لا یرب فیہ که این کتابی است از نور که

خداوند قبل از عرش آفرید و بالا برد آن کتاب در ملکوت اعلیٰ و فرمود  
 ای محمد و علی شماید رحمت من که سبقت گرفته است بر غضب  
 من هر کس شما را شناخت مرا شناخت و هر کس با من شد شما جا  
 شد من پس چون که اراده فرمود خلق را بیا فریاد نسخ فرمود از آن کتابی  
 که نامید از لوح محفوظ تا آخر حدیث شریف چون نسخ حدیث  
 قدری مخلوط بود تمام آنرا نقل نمودم و هم از حضرت صادق  
 علیه السلام شخصی سؤال کرد از معنی *ن و القلم* فرمود خداوند فریاد  
 قلم را از درختی بهشتی که آنرا خلد میسینا میزند پس فرمود بنهری از  
 نهرهای جنت که مداد شو پس خشکید و مداد شد و سفید تر بود از برف  
 و شیرین تر بود از عسل پس فرمود بقلم که بنویس عرض کرد ای پرورنده  
 من چه بنویسم فرمود بنویس *ماکان و ما یکون* را تا روز قیامت  
 پس نوشت قلم در ورقی سفید تر از فضه و صاف تر از یاقوت  
 پس سجد آنرا و فرار داد آن را در رکن عرش پس مقرر فرمود بردن  
 قلم پس تکلم نمود و تکلم نماید هرگز پس این است کتاب مکنون که  
 جمیع نسخ از اوست آیتید شاعر عرب پس چگونه معنی کلام را

نمیدانند و یکی از شما میگوید صاحبش این کتاب را نسخه نما آیا نیست  
 که نسخ از روی کتاب دیگر نوشته شده باشد و این است قول خداوند  
 که میفرماید **إِنَّمَا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** خلاصه از فرمای این  
 اخبار ظاهر شد که مراد از لوح صفحه کایات است که بر او نوشته  
 میشود ما کائن و ما یکون و در حدیثی میفرماید که لوح از زمره است  
 و اجواف آن لؤلؤ است و بطاقت او رحمت است و از این حدیث  
 بر اهل خبره و بصیرت معلوم میشود که لوح نفسی است که باطن آن عقل  
 است و غیب رحمت خداست که همان عقل باشد یا فواد خلاصه  
 پس لوح محفوظ در عرصه خود خلق است و در باطن حقیقت گفته  
 میشود که لوح نفس امام است علیه السلام این است که خداوند عالم  
 میفرماید **هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ** و در حدیثی که بعضی آن  
 گذشت حضرت صادق میفرماید لوح دوانده سطر دارد و مخصوص  
 بجماعتی است این است معنی قول خداوند **يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ  
 أَنَامٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِبَيِّنَةٍ** تا آخر آیه فصل  
 چون دانستی که لوح محفوظ عرصه خلق است پس بدانکه مراتب خلق

از اعلی تا اسفل مختلف است و عوالم متعدد است از برای هر عالمی مقصود  
مخصوص است و هر یک را خواصی است و خاصیت هر یک دیگری  
لمحی نمیشود و باید بطور اختصار عوالم را توصیف نمایم تا اینکه تمام  
مطلب ظاهر و آشکارا گردد و بدانکه اول عالم عالم مشیت است که  
امام علیه السلام میفرماید خَلَقَ اللهُ الْمَشِيئَةَ بِنَفْسِهَا ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ  
بِالْمَشِيئَةِ وَ مَشِيئَتُهَا كَمَا يَبْدَأُ كَمَا يَبْدَأُ اسْتِمْ ذَكَرَ أَوَّلَ مَوْجُودَاتِهَا  
چنانکه امام فرمود که مشیت ذکر اول است و این عرصه در غایت اجمال  
و ابهام است زیرا که همان صرف فعل است اگر چه کمال خداست و  
کمال خداوند را نقضی نیست و لکن در نفس رکنها و خصوصیتها  
ویده نمیشود و جمیع اینها بطرف اسفل است مثل اینکه در صوت  
خود ملاحظه مینمائی که صد از حلقوم تو بطور اطلاق و ابهام بیرون  
می آید و آن همان حرف نفس است قطا ولی چون بیرون آید از حلقوم  
ببالا تا لب این صوت قطعه قطعه میشود و بشکل حروف در می آید چون  
این حروف را با هم ترکیب نمائی کلمات حادث میشود و چون  
کلمات را با یکدیگر ترکیب نمایند کلام حاصل میشود و اگر نفس را

تقطع تمامی در مقاطع دهن صوتی ممد حادث میشود و در آن صوت  
 هیچ خصوصیت حرفی نیست ابتدا همچنین است امر در مشیت خداوند  
 خداوند فرموده و مَا أَمْرًا إِلَّا وَاجِدًا كَلِمَةً بِالْبَصَرِ وَفَرَمُودَهُ مَانُورِي  
 فِي خَلْقِ الرَّحْمَانِ مِنْ لَفَاوِيَتِ بِسْمِثِيتِ خَدُونِدْكَ اَوَّلِ مَوْجُودِ اسْت  
 و اول کمال خداست ذکر اول موجود است در غایت وحدت و  
 بساطت است و ترکیب او هم ترکیبی است و وحدانی پس در او چهار  
 اجزاء مشهود نیست بلکه اجزاء او در کمال اتحاد و اتصال است و  
 او قائم است بنفسه پس فعل بنفسه است نه بچیز دیگر چرا که خداوند  
 علت چیزی نمیشود و خلق دیگر هم برتر از مشیت نیست که علت وجود  
 او گردد پس او بخود قائم است ولی وجودش بتداسست چرا که خداوند  
 با و احاطه فرموده و او است احدیکانه و از جهت اینکه قائم بنفسه است  
 وجود او دائم است از این جهت که بتداسست انلی نیست پس  
 حادث است و لهذا گفته میشود که مشیت سرمدی است اما ازل  
 حقیقی جل شانہ قائم است بنفسه بنفسه و با و چیز دیگر احاطه نموده و گاه  
 باشد که سرمد را ازلیه ثانویه گویند و معنی آنهم ازلی است که قائم بازل

اول باشد باری پس مثبت وجودش سرمدی است و اول موجود است  
 و اگر چه همه چیز در او مذکور است ولی مثلش مثل نقطه است از بسکه  
 فاتحه کتاب چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید که جمیع  
 آنچه در قرآن است در سوره حمد است و جمیع آنچه در حمد است در بسکه  
 است و جمیع آنچه در بسکه است در باء بسکه است و جمیع آنچه در  
 باء است در نقطه تحت باء است و میفرماید منم نقطه تحت باء تمام شد  
 حدیث شریف عرض میکنم تجبه اهل خبره و بصیرت که قرآن مجمع  
 جمیع چیزهاست چنانکه خداوند میفرماید وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِيهِ  
 كِتَابٌ مُبِينٌ و جمیع آنچه هم که در کتاب است امام فرمود در نقطه  
 است و من نقطه ام شایان مطلب این است که خداوند میفرماید إِنَّهُ  
 فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنا أَعْلَى حَكِيمٌ و ام الكتاب فاتحه است و اشاره  
 بنفس ولی فرموده بغیسی ولی یا خداوند در ام الكتاب علی حکیم نام کرده  
 و در جای دیگر میفرماید وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ و امام  
 مبین حضرت امیر است علیه السلام اگر چه مفسرین فقه مند و محسین  
 دیگر کنند قول اخبار بر آنچه نمی شود پس امام مجمع جمیع علوم در سوره

بنص آیه کریمه و اوست مبدء و فائحه کاینات این مطلب مناسفه  
 نیست با آنچه عرض کردم که مبدء مشیت است چرا که حضرت امیر علیه  
 السلام در صفت امام میفرماید که امام قدرت رب است و مشیت  
 او بفهم آنچه گفتیم و قلب خود را بنور ولایت امامت روشن فرماتا  
 خردینا و آخرت روزی تو بشود باری برویم سر مطلب پس مشیتی که  
 مبدء کاینات است بسم و مطلق است و مظهر اسم واحد است  
 پس علم مشیت بمادون در مقام خود علم اجمال و صلوح تجلی است  
 و خداوند هم علمش موافق واقع است پس در مقام مشیت علم او  
 باشیاء علم اجمال است و از این جهت بر خدا لازم نیاید چرا که جاهل  
 کسی است که چیزی را مطلقاً نداند ولی اگر چیزی را علی ما هو حالیه بداند  
 عالم است و شیاء و افعال مشیت مجله پس خدا هم آنها را آنجا  
 با جمال و صلوح میداند و علم خداوند دروغ نمیشود و چون خداوند خوا  
 شیاء را بر حسب علم ازلی خود ایجاد فرماید مشیت را بعلم جاری  
 فرمود و اول تجلی مشیت او عقل است که اول کاینات و اشرف  
 موجودات است و اخبار در اولیت او متعدد است و مسلم است

که مشیت واحده بسیطه تجلی اول او هم غیر متکثر میشود چرا که تکرار از  
 غلظت ماده پیدا میشود هر چه ماده غلیظ تر باشد شئون و مشیت  
 او بیشتر میشود و هر چه لطیف تر باشد حدش زیاد تر میشود و ملاحظه  
 کن در اجزاء هوا بجهت لطافت ماده عنصریه اختلاف اشکال  
 او بسیار کم است بلکه میتوان گفت یک رنگ و شکل است بلکه  
 اجزاء شبیه بهم شدند و لکن ماده مزایه بجهت غلظتش اقصای  
 تشق و اختلاف نموده پس هر قطعه از تراب شکلی و رنگی و قوامی  
 خاص گرفته پس اول امکان که قریب همیشه الله است البته  
 غایت لطافت و صفاست پس عکس مشیه الله که در او افتد  
 و محلی بر یورشستی و کون شود البته صورتی در کمال وحدت و بساطت  
 حاصل میشود که در آن اختلافی نباشد و او حد صورت صورت معنوی  
 مادی است پس عقل صورت کلی معنوی بخود گرفت و این صورتی است  
 نورانی و روحانی و از شدت تیره و قدسش او را روح القدس  
 نامیدند و از جهت اینکه قائم همیشه است از سر پائین تر افتاد پس  
 مقام او اعلای بر است ولی اصل ماده و صورت از عرصه سرمد است



پس گاه باشد بملاحظه ارکانشش اورا ملحق ببرد نمایند و بگویند عقل است  
 مشیت الله تعالی ولی اغلب اورا ملحق بدیهه میگیرند و محل مشیت و دیگر  
 اراده اورا میخوانند و عالم اورا حیروت مینامند بجهت اینکه عقلت و جلال  
 خداوند از او ظاهر است و این عرصه معنی کل ملک است و معنی نمره از  
 جمیع صور است و قابل است از برای ظهور باشکال و هیات پس علم  
 خداوند در این مقام هم بنفس خود عقل فعلی است و نسبت به سایر  
 کاینات بطور کلیت و اجمام است پس در عالم عقل تفصیل راه بر  
 نیست و زید عقلانی و عمر و عقلانی متصور نیست از این جهت است  
 که میگوئیم عقول عشره که حکما میگویند کلامی بی اصل است بلکه عقل  
 واحد است که نسبت بمظاهر و مجالی آزاده بخوانند شاید باین ملاحظه  
 تقسیم بر زیاده هم بشود جایز است خلاصه خداوند عقل را بعد از آنکه  
 آفرید امر فرمود باد بار او پس ادبار کرد و ادبار او به تنزل نمودن است  
 چنانکه در رسائل مفصله و مباحث اثبات نموده ام و اینجا محل اثبات  
 این مسئله نیست پس بامر خداوند از اعلامی دیگر که مستمی است بحیروت  
 نازل شد با وسط دهر که مستمی است بملکوت این عرصه نفس است

که اول تفصیل است و مقام تصور و تعیین است ولی تعینات نفس از  
 خود اوست بلکه تعینات را از قوای پیدا کرده اما خود او صورتی است  
 کلیه اگر چه نسبت بعقل تفصیلاتش نیاورد است ولی اینجا هم زید سے  
 مخصوص و عمروی مخصوص نیست و اینکه گفته میشود این عرصه ذرات  
 و عرصه قیامت است مقصود این نیست که اشیاء در نفس قبل از  
 تنزل بحکم خصوصیت از دنیا خصوصیات از اینجا می آید و با اینجا بر  
 میگردد بلکه مقصود این است که اصل عرصه ذر و عرصه آخرت عرصه  
 نفس است دل هر کس در مقام نفس خود ایستاده و هیچ مقیدی  
 بمطلق بر نمیگردد پس زید در عرصه نفس خود اوست و معادش هم  
 در عرصه خود اوست نهایت همه این عرصه با اسم نفس خوانده میشود  
 مثل اینکه عالم اجسام از عرش تا راب و جسمانیات همه در این عرصه  
 هستند و بر همه هم اسم جسم صدق میکند مع ذلک هیچ چیز هم از چیزی  
 حرم خود پائین نمیکند ارد و جسم مطلق نمیرسد پس اصل جسم مطلق  
 است و اجسام جزئیة مقیدات او و قیود از سفل است اگر چه حقیقت  
 از او باشد همچنین است امر نفوس نفس مطلق اجمال کل است و مطلق

ولی نفوس حریثه افراد اوست و همه نفسند الا اینکه مقیدند بحدود  
 و طبایع خود پس عالم نفس عالم ذراست و عالم آخرت ولی مقید  
 بجای خود می آید و مطلقا بجای خود و بجهت ملاحظه گاه میگویم  
 که عالم نفس عرضه تفصیل است و ظهور علم پس علم خداوند که در مشیت  
 و عقل محمل بود اینجا مفضل شود لهذا گفته میشود که نفس لوح از تمام  
 است و لوح از زمره اوست و مراد این است که نفوس اشیا چه  
 علم خدایند چه که بهین نفوس احیان اشیا است ولی بملاحظه اینکه  
 نفوس تشخص نمیوند مگر در وقت صعود و در وقت نزول با جهال  
 نازل شده اند میگویم عرضه نفس مطلق بهم مقام اطلاق است  
 و اطلاق یعنی ایهام و عدم تعیین پس در عرضه نفس بهم ذکر چیزی نیست  
 الا نفس مطلق بعد از آن نازل شد بمرصه شهاده و همه جا بطور اطلاق  
 آمد تا بعالم مثال که اعلائی و اسفل و پیر است اسفل او ملحق است بزمان  
 و در وقت نزول جمیع را با اطلاق آمده نهایت این است که هر عالم  
 اسفل فی الجمله تکررش و غلطش بیشتر است از اعلائی و عرضه ایهام  
 آخری عالمهاست و اینجا است محل اشتقاق و اختلاف بسبب غلبه

اعراض و زیادتی عکوسه انطباعات پس اول و هله نفس عالم جسم  
 تشقق شد و افلاک و عناصر از هم جدا شد و در افلاک بواسطه علت‌های  
 مختلفه که اکب متعدده و حرکات مختلفه بر توالی و خلاف توالی حادث  
 شد و از حدیث سابق بهم که دانستی که خداوند صفتی علم را بچید و در  
 تحت رکن عرش قرار داد و معنی بچیدن همان کلیت است چرا  
 که کلی اجسام دارد و قوه است پس مثل این است که در هم بچیده  
 شد و وقت انتشار وقتی است که همه ظاهر و پدید شود پس جمیع آنچه  
 در اعلی است همه بر عرش نازل شد و عرش حرکت نیاید و جاری می‌فرماید  
 امر خدا را در نجوم این است معنی حدیث شریف که میفرماید خداوند  
 آنچه بخواهد القاء میفرماید بروح القدس و روح القدس القاء میکند  
 نجوم و نجوم جاری بسیارند امر خداوند را این است که خداوند میفرماید  
 اَوْحِيَ إِلَى كُلِّ مَلَكٍ أَمْرًا وَعَرَّشًا ظَاهِرًا وَتَارَةً كَرَسِيٍّ  
 فلاک ظاهر ملکوت است پس نفوس و مشد در کرسی و افلاک  
 ظاهر است و اینجا است مبدء تفصیل آن عوالم پس بمنیت در  
 تعیین بهم که عقل مطلق از نفس مطلق و طبع مطلق از مثال جدا شود

در افلاک این عالم حاصل شد و اما قبل از این عالم ذکر چیزی بطور مختص  
 نیست بفرم چه میگوید و عناصر ظاهر جسم است که عرصه ملک باشد و  
 پس از آنکه افلاک بر گرد این عناصر حرکت نمود بسبب تاثیر نجوم اجزاء  
 مختلفه با هم ترکیب میشوند و هر مرکبی آت میشود از برای حکایت نمودن  
 از عوالم غیبیه که خدایین پروردگارند و چون مرکبات مقید و جرت  
 بستند ارواح و نفوس و عقول جزئی از آنها ظاهر میشود و از اینها  
 مختلفه و امتزاجات و اتصالات و انفصالات و عکوس و  
 انطباقات لافقد و لا شخصی صور غیر محدود و بلا نهایت حاصل  
 میشود و این امر انقطع ندارد و محل جمع اختلافات عرصه ملک است  
 و هیچ چیز از حد خود تجاوز نمیکند و اگر بگوئی اگر چنین است لازم می آید  
 که بعد از خرابی ابدان دیگر ذکر نماید از برای چیزی و حال آنکه هر چه دخل  
 ملک خداوند شد خارج نمیشود و مسلم معاد ثابت است و خلق بعد  
 از مرگ محسوس میشوند عرض میکنیم بیان این مسئله بطور تفصیل اقتصا  
 کن بی بسوطینماید ولی بطور اجمال بقدر اینکه اشکال بر ناظرین نماید  
 و شبهه در دل ایشان حاصل نشود بیانی میسپاریم در فصلی مخصوص

فصل بدانکه خداوند عالم جل شانہ بود و چیزی با او نبود و موجود  
 و نه معدومی پس آفرید این خلق را بی استیجاب کسی عالم با نمانست  
 مگر خداوند عالم جل شانہ و از برای خلق مقامات و درجات قرار  
 داد و هر یکی را در درجه مخصوص قرار داد و از این جهت عوالم متعدد شد  
 که آن قدر از آنها که بشماره آمده هزار هزار عالم است و کلیات آن  
 عوالم سه عالم است و هر عالمی را موقت بوقتی فرموده سرمد و دهر و زمان  
 و هر عالمی با اسم و قتش خوانده میشود پس گفته میشود سرمد و دهر و زمان  
 و اما ازل و قتیست و خطا کردند کسانی که ازل را هم و قتی می شنوند  
 بلکه ازل فوق وقت است زیرا که دانستی که وقت حادث و  
 خداوند محدود نمیشود و معنی وقت مدتی است که ما بین بدایت  
 نهایت شئی ملاحظه میشود و خدا را بدایت و نهایت نیست پس  
 ازل و قتیست و خداوند موقت نمیشود و اما سایر اوقات هر  
 یکی بر حسب عالم خود است اما زمان وقت است از برای حساب  
 چیزی از عرشش فدا و ن و مدت که شامش غیبیه را بر روی  
 سواد زمان میخوانند مثل اینکه نومی را مثلاً مثلث کنی از ابتدائی که موم

مثلث میشود اما آنوقت که صورت مثلث بر روی آن باقی است زمان  
 آن میخوانند و متحد این زمان بجزکت افلاک میشود و اینکه میگویند شب  
 روز زمان است غلط است بلکه شب و روز خودش هم صورت  
 که حادث میشود از طلوع و غروب آفتاب و آنهم مولودی است مثل  
 سایر مولود ولی چون چیزی منظم است و اختلاف ندارد زمان را با آن  
 کیل میکنند مثل ساعت مثلا که کیل میکنند وقت را و جمیع نسب که  
 میان این مولود و صور حادث میشود همه زمانی است مثل اینکه دو نفر  
 پہلوی هم بنشینند مثلادت جلوس این دو گفته میشود زمان است  
 پس از این جهت گفته میشود که زمان نسبت صفتی است بصفتی ثابت  
 جزئی است بجزئی دیگر و بعضی گفته اند نسبت متغیر است  
 بتغیر و اما دیر وقت است از برای آن جوهر که ثابت است در ضمن  
 صفات جزئی و صور و مواد جزئی و گاه باشد تغییر از این مطلب آورده  
 شود باینکه نسبت صفت بموصوف دیر است و گاه گفته میشود  
 نسبت جزئیات صورتیه بماده نوعیه دیر است و مرجع کل بیک مطلب  
 است و مراد این است که صفات را نسبت با آن جوهر ثابت دیریم

یعنی در جزئیات ملاحظه نموده و با بهیئت کلیه را به بیسیم مثل اینکه در آبها  
متعدده که در ظروف و اوانی و عیون و انهار و بجا راست ملاحظه  
نموده آب مطلق را به بیسیم و در عرش و افلاک و عناصر و سایر  
مرکبات ملاحظه نمائیم و جسم را به بیسیم و بکذا پس این نسبت را دهری  
میخوانند و معنی دهر وقتی است ممتد و وقت دهریات طولی است  
نه عرضی پس نمیتوان گفت آب کاسه دیروز فردا آب مطلق نبوده  
است و امروز فردا آن شده بلکه آب از وقتی که آب شده فردا آب  
مطلق است بلی میتوان گفت دیروز در این کاسه ظاهر نبود امروز  
ظاهر است و این وقت و وقت نفس ظروفاست و اوانی نه  
نسبت آب مطلق با بیاباری مراد ما این مقام محض تعیین اوقات  
است پس مختصرا اولی است و چون مجموع دهریات و زمانیات را  
ملاحظه نمائی و چشم از خصوصیات زمانیه و دهریه بپوشی آن جوهر  
ثابت در کل که می بینی آن سردی است چرا که دیگر وقتی طولی و  
عرضی بر او نمیکند و بملاحظه دیگر میگوئیم سردی نسبت نفس است به  
حقیقت خودش پس اگر ملاحظه کردی حقیقت را بدون ملاحظه چیز دیگر



این سردست و اما از آن استی که آنوقت نمیشود از برای دانسته  
 گفته میشود آن خداوند ازلی است و بازلیت خود محیط است  
 جمیع ماسوی و همه ماسوی نسبت با و حاضرند و اوست ناظر کل و  
 همه را ابدان را در مقامات خود میداند حال که این مقدمه را دانستی  
 بدانکه جمیع آنچه بر عرصه دنیا پاکدارد در همه الواح ثابت میشود چنانکه بعد  
 بیان میشود و بعد از آنکه بدینا آمد دیگر از لوح دهر پاکت نمیشود چه اگر لوح  
 دهر مثل زمان نیست گذشته و حال استقبالی داشته باشد پس زمانیات  
 اگر چه از لوح زمان محو شود ولی اگر حقیقت دهریه دارند از لوح دهر  
 محو نمیشوند ابد و مرور ایام و یالی بر دهر تعقل نمیشود پس زید که در دنیا  
 متولد شود از برای بدن دنیاوی او وقت زمانی هست و گفته میشود  
 که زید در روز متولد شد و امروز مرد مثلاً پس از لوح زمان محو شد و  
 بعد از مردن در دهر ابد او همیشه ثابت است و وقت زمانی بر او نمیکرد  
 پس بر بدن دهری زید سالها نمیکرد و نمیتوان گفت کیال مثلاً  
 بر آن گذشته و از بدن بیرون رفته بلکه او همیشه در دهر ثابت بود چه  
 میتوان گفت کیال است تعلق از بدن جسمانی دنیوی برداشته و هم

چنین است امر نسبت بصفت و اعمال و هم‌اینها مسئله دهریه است زیرا  
 که همه اشباح و صفات زید است پس هرگاه زید علاقه از بدن برداش  
 ت همه اینها از برای زید ثابت میماند نهایت این است که آن الوان مخصوصه  
 که متعلق بدن جسمانی بود زایل میشود پس جمیع حرکات و سکنت  
 زید نسبت با و دهری است و همیشه باقی است پس اگر دست خود را  
 بر روی تیمم بمالد و او را نوازش کند این عمل ابد در مقام خود ثابت  
 میماند و هرگز از لوح دهر محو نمیشود اگر چه دست او با بکار دیگر مشغول  
 شود یا میرد و بپوسد و همچنین اگر نعوذ بالله در زدی کند این مثال ابد  
 باقی میماند و روز قیامت همه بعینه حاضر میشوند این است که حضرت  
 رسول میفرماید اَتَمَّاهِيْ اَعْمَالِكُمْ قُرْدُ اَلْبَتِّمْ وَ خَدَوْنِدْ مِیْضَرَا یَدِ وَ وَجْهًا  
 مَا اَعْمَلُوْا حَاضِرًا پَسْ ظَاهِرُ شَدِّ اَلْحَمْدُ لَدَّكَ اَنْ اَبَاطِلُ شَدْنِ اَبْدَانِ دُنْیَا نِیْ  
 نَفْسِ و اَعْمَالِ اٰخِرِیْهِ اَبْدًا بَاطِلٌ نَمِیْشُدُ وَ هَمِیْنِ قَدْرُ دَرِیْانِ اِنْ سَمَلُ  
 کَافِیْ اَسْتِ فَصَلِّ چَوْنِ اِنْسِیْ مَعْنِیْ لَوْحِ مَحْفُوْطٍ رَا اَبْدَانُ اَبْرَا  
 لَوْحِ وَ قَبَا وَ سَطُوْرٌ عَدِیْدَه اَسْتِ اَوَّلِ وَرَقِ مَشِیْئَةِ اللّٰهِ اَسْتِ کَعَرْضَه  
 سَرِیْدَه اَسْتِ وَ دَانْسِیْ کِیْ اِنْ عَرْضَه اَشْجَا دَا سْتِ وَ هِیْ اَسْتِ دَرِیْانِ مَقَامِ

بصلوح مذکورند یعنی صلوح فعلی مثل اینکه فعل تو ممکن است تجلی بضر کند  
یا بضر یا اگر ام یا چیز دیگر و همه در نزد او مجمل است میشود بجهان فعل همه کما  
گردد پس هیچ امری در نزد مشیت اند محسوم نمیشود اگر خداوند بخواند  
و اسباب مساعدت نماید جاری میشود و الا فلا خداوند فرموده ادعوا  
انسیحکم پس بعد از آنکه عباد و عاتقیند امر خداوند جاری میشود و الا  
بر همان اطلاق و ابهام میماند و هم چنین است امر امکان نهایت <sup>و</sup> <sup>ش</sup>  
باشیت این است که امکان انفعال است و مشیت امکان فعل و بعد از  
آنکه جاری شد در مقام عقل همان تعیین عقلی که معنی کل است جاری  
میشود و ممضی میگردد و باقی چیزها همه در کمون میمانند و این صفحه دوم  
لوح است و سطور عدیده دارد و کذاک از عقل که علامی هر است امر  
باطلاق جاری میشود تا بنفس آنچه هم مقام طلاقست و خصوصیتی  
و در آن نیست خلاصه در هیچ عالمی امر خصوصیت ندارد و کرد این دنیا که  
صفحه سیم لوح است سطور آن بسیار است پس هیچ امری از موجود  
تا آنکه عدم وجود نیاید حتم نمیشود و متحمل بدیهست ولی بعد از آن که در  
دنیا ثابت شد در همه عوالم ثابت میشود و ممضی میگردد و مثلاً ما دام که

این درخت مخصوص بزر نشود در حسیع الواح سالقه این مجمل است  
 میشود بزر نشود میشود بزر نشود پس اگر خدا خواست و اسباب مستعد  
 نمود این درخت از زمین بزر میشود و اگر سببش محسوم است و قبل از  
 این براء بردار است پس همه چیز بیدار بر میدارد مگر بعد از آنکه بعرضه وجود آید  
 خواه مشیت باو تعلق گرفته باشد یا نکرفته باشد پس بسا چیزها که مشیت  
 با آنها متعلق میشود از مشیت میکند و بار آورده هم میرسد و بقدر هم میرسد  
 ولی بعرضه قضا نیاید و هر چه بعرضه قضا نیاید بیدار بردار است چرا که خداوند  
 قادر است آنچه بخواهد میکند پس چیزی بر خدا محسوم نمیشود از این جهت است  
 که دعاها و صدقات فرع با میکند و جمال خلق و در زبان ایشان است که هر چه  
 باید بشود میشود و فاعلند از اینکه تا چیزی نشود حتم نمیشود و از شرط ایمان است  
 که انسان بیدار اعتقاد کند بلکه امام میفرماید فضل بیح عبادتی نیست  
 مثل ایمان بیدار چرا که در این امر قدرت خداوند ظاهر میشود حاصل  
 مطلب این است که کار از دست خداوند بیرون نمیرود و هر وقت  
 هر چه بخواهد میشود و اما بعد از گذشتن امور که گفته میشود بیدار نیست نه از جهت  
 این است که امر از دست خداوند بیرون نمیرود بلکه از این باب است که هر چه

که شده است نمیتوان گفت که بعد از آن نشود ولی در این وقت اگر بخواهد  
 محو میسازد یعنی آن شئی را معدوم میکند مثل اینکه زید موجود را معدوم  
 میکند یعنی وجود او را معدوم میسازد **وَيَقُولُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيَعْتَدُ**  
**اللَّهُ الْكِتَابَ** پس هر چه بخواهد میکند و خداوند رو میفرماید بر بیوردی  
**قُلْ خُذُوا آلَ الْيَهُودِ يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةً خَلَّتْ يَدُكُمْ وَلَعِنُوا عِمَّا**  
**قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ** و مراد این است که  
 بیوردی میکنند هر چه باید خلق بشود خلق شده و خداوند فارغ شده  
 از عمل پس خداوند بر ایشان رده فرمود که بیوردی گفتند دست خداوند  
 بسته شده باشد دستهای ایشان بلکه دست خداوند باز است  
 و هر طور بخواهد انفاق میکند خلاصه پس آن ورق لوح که اشیاء  
 بطور تعیین در آن مذکورند دنیا است و قبل از این هیچ چیز خصومت  
 ندارد در سایر الواجح پس آنچه در سایر عوالم مذکور است مجمل است و  
 مجمل تعیین دنیا است پس اگر خداوند خواست ظاهر شود میشود و الا  
 خلاصه پس هم بسته نیست خداوند است پس از این جهت ما مورثیم  
 بگفتن انشاء الله در هر امری چرا که هر چه نشود بعرضه وجود نیامد

و دوست خداست میخواهد موجود میکند میخواهد نمیکند پس در گفتن اشیا  
 تسلیمی است از برای خداوند عالم جل شانزه و اقرار است بقدرت  
 او بر هر چه خواسته باشد و تو کلی است از بنده بر خداوند جل شانزه و چون  
 بنده خود را در موقف تسلیم و ادا داشت و تو کل نمود سرا و اقرار است که  
 خداوند مطلب او را حاصل فرماید چه اگر این نوع دعائی است بلکه دعاء  
 عملی است خداوند فرموده اَدْعُونِي اسْتَجِبْ لَكُمْ و در حدیث وارد  
 شده است که اگر کسی دعا کند و بداند که خداوند قادر است اگر بخواهد می  
 کند نخواهد نمیکند البته دعای او مستجاب میشود از این جهت امام علیه السلام  
 بعد از دعای میفرمودند اَللّٰهُمَّ اِنْ شِئْتَ اَنْ تَفْعَلَ فَعَلْتَ و اول اگر کسی  
 انشاء الله در دعای خود گوید معلوم است تو کل بر خداوند کرده و هر  
 کس تو کل بر خدا کند خدا او را بخرد و امیکند اردن قَوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ غَضَبِ اللّٰهِ  
 از این جهت خداوند پیغمبر خود فرمود و لا تَقُولُوا لِلّٰهِ اِنِّىْ فاعلٌ ذٰلِكَ  
 خَدَا اِلَّا اِنْ يَشَاءُ اللّٰهُ وَاذْكُرْ رَبَّكَ اِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىْ اَنْ  
 يَهْدِيَنِيْ رَبِّيْ لاقرب من هذا و شد وجه نزول آیه کریمه این بود که  
 حضرت صادق علیه السلام روایت فرموده و از حضرت باقر از

حضرت امیر علیه السلام که قومی از یهود سوال کردند از حضرت پیغمبر صلی  
 الله علیه و آله از چیزی وعده فرمود که فردا بیا بجواب میدهم و استثنای  
 فرمود خداوند وحی را چهل روز حبس فرمود پس این آیه کریمه وحی شد  
 وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ مَّا آخِرُ وَعَمْنِ آيَةٍ كَرِيمَةٍ رَا در حدیث دیگر حضرت صادق  
 علیه السلام فرموده اند و تمام حدیث را روایت بنمایم نشاء الله  
 بجهت اینکه سر نشاء الله گفتن هم ظاهر شود فرمود در شرح آیه کریمه و لَقَدْ  
 عَمَدْنَا إِلَىٰ آلِ آدَمَ مَّا آخِرُ جَوْنِ خَدَا وَنَدَّ آدَمَ رَا داخل سبب فرمود فرمود  
 نزدیکت این درخت مر و عرض کرد چگونه من و زوجه من نزدیکت آن بیرون  
 و حال اینکه تو محسوس فرموده و مراد از قول خداوند لا تقریبا این است که نخورد  
 از آن آنها عرض کردند نزدیکت میرویم نه از آن میخوریم و استثنای در  
 کلام نکردند یعنی گفتند که تو نخور استمه باشی پس خداوند ایشان را  
 گذاشت بخودشان از این باب فراموشش کردند و خداوند بنی خود  
 فرمود وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ مَّا آخِرُ آيَةٍ كَرِيمَةٍ چینی که سبقت بگردانیم  
 که اینک خداوند بخواند که نگویم این کار را پس اگر سبقت بگردانیم که من  
 این کار را نگویم من نمیتوانم بگویم و متذکر بشو خدای خود را اگر فراموش کردی

یعنی آنوقت که خاطرش آید مستثنا کن و انشاء الله بگو تمام شد حدیث  
 و از مرارتم روایت شده است که روزی حضرت صادق علیه السلام  
 منزل معبوت تشریف آوردند و اراده عمره داشت پس بوحی بر او فرستند  
 که در آن کاغذی بود که مخارج عیال او نوشته بود که چه قدر خرج برای ایشان  
 بگذارد نوشته بود برای فلان فلان قدر و برای فلان فلان قدر و نشان دادند  
 نوشته بود پس فرمود کسیکه این طور می نویسد چه طور کجا دارد که  
 مطلب او انجام گیرد پس دواتی خواست و نوشت انشاء الله پس معلوم  
 شد که در ذکر انشاء الله طلب حصول مرام است و رفع مقام و كذلك اگر  
 خداوند نعمتی به بنده خود عنایت فرماید هرگاه متذکر خداوند شود اقرار  
 کند باینکه این نعمت خداوندی است و اگر بخواهد از او مسکین و مسکینان  
 ما شاء الله لا قوة الا بالله نعمت او زیاد میشود مثل اینکه خداوند <sup>مشیت</sup>  
 بعد از همین آیه زده که میفرماید **وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا رَجُلَيْنِ** تا آخر  
 و بیانش این است که قمی در تفسیر خود روایت نموده که مردی بود صاحب  
 دولت و دو باغ بزرگ داشت و میوه بسیار میکرد و همسایه داشت  
 فقیر بود روزی بر او افتخار کرد گفت من از تو غنی تر هستم و مال و طایفه



من میتر است پس داخل باغ خود شد و گفت ما اظن ان تقید هذه  
 ابداً کما ن ندارم این بر کر تمام شود پس فقیر باو گفت اگفرت باله  
 خلقک من تراب ما آخر پس فقیر یعنی گفت که چرا وقتی که وارد باغ شدی  
 گفتی ما شاء الله لا قوة الا بالله ان ترن انا اقل منك ما لا و ولد پس  
 این فقیر گفت شاید خداوند من بدید بهتر از باغ تو و بر باغ تو بلانی بفرستد  
 که همه باغ بسوزد یا آتش فرود رود و پرتی نشیب آن طور شد که فقیر گفته بود و  
 غنی از گفته خود پشیمان شد این است حاصل معنی آیات پس معلوم شد  
 که انسان همیشه خود را دلیل و محتاج بخداوند میسیند و هرگز مطمئن نشود  
 بنفس خود و سرش این است که همیشه امر بدست خداست و آنچه از  
 کتم عدم بوجود آورده موجود است و اگر بخواهد آنرا معدوم میکند و آنچه  
 هم بوجود دنیا ورده در تحت قدرت است و علم لوح محفوظ ابداً منافی با  
 این مطلب نیست چه اگر دانستی که اعال لوح همه محال اجمال است یا  
 مطایر فعل است یا مطایر امکان و آنچه در عرصه دنیاست معین شده  
 و آنچه معین شد در لوح بر تعیین ثبت میشود پس معنی نشاء الله این است  
 که اگر خداوند بخواهد که از اعالی با دانی نازل شود و معین و مشخص شود میشود

و الا فلا پس مسئله معلوم شد و الحمد لله با وجود ثبوت هر چیزی در لوح قائم  
 انشاء الله گفتن چیست باقی ماند یک مسئله که نسبت بعلم ازلی خداوند  
 چگونه است زیرا که شک نیست که خداوند بعلم ازلی خود جمیع ماکان و ما  
 کیون را میداند چیزی از خدا پوشیده نیست پس اگر میدانند که من این کار را  
 میکنم میکنم و الا فلا پس گفتن انشاء الله نسبت بعلم چه دارد جواب این  
 مطلب را هم در ضمن فصلی مخصوص عرض میکنم تا جمیع جهات مسئله  
 کشف گردد و فصل بدانکه خداوند عالم بعلم ازلی خود عالم است جمیع  
 چیزها و هر چیزی را بهمان طور که هست از <sup>آنجا</sup> میداند و امام علیه السلام میفرماید  
 عملها قبل کونها کاعلمها بعد کونها و خداوند محیط بجهت چیزی است از  
 گذشته و آینده و بهمان علم ازلی واقف بر کل است و اما علم سرمدی آنست  
 که محمل است و علم دهری محیط بگذشته است و نسبت بآینده باز محمل  
 است و اما علم ازلی علم تفصیل است و هیچ جز از خداوند پوشیده  
 نیماند الا يعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر و این علم ل نهایت است  
 و معلوم باین علم محصور نیست و لازم هم نخورده که هر چه معلوم است بعلم ازلی  
 مشیت با و تعلق گیرد بلکه بسا چیزی را خدا بداند و نخواهد ظاهر کند ولی میداند

که اگر بخواهد او را ظاهر فرماید چگونه باید ظاهر فرماید و این مسئله بسیار  
 صعب است و کسی جز اهل تسلیم اقرار بان نخواهد کرد ولی حدیثی از  
 آل محمد علیهم السلام بر تورات و ایت میکنم تا تسلیم نمانی شخصی عرض کرد خدمت  
 حضرت ابو الحسن علیه السلام که آیا قدیم میدانند آنچه نبوده که اگر موجود  
 شود چگونه میباید فرمود و حکایت مسند تو صعب است آیا نشنیده  
 خدوند میفرماید لَوْ كَانَ فِيهَا إِلَهٌ إِلَّا اللَّهُ لَقَدْ نَاوَرْنَا شِرْكًَا وَمَا كُنَّا بِمُفْرِقِي  
 وَالْعَلَاءَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَمَخْجِنِ حِكَايَتِ مِيفْرَايِدَا زَاهِل بَارَارِ جَعْنَا فَعْمَل  
 صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ بَعْدَ مِيفْرَايِدَا وَلَوْ رُدُّوْا الْعَاذُ وَالْمَا فَوَا  
 عَتُهُمْ وَانْتِ خَدَا وَتَشْخِرِي اَكَمْ نَبُوْدَه اَكَمْ مَوْجُوْد شُوْد چُوْنَه خَوَاهِدُوْد  
 پس از این حدیث شریف معلوم شد که علم خدا محیطاً بر همه چیز است  
 خواه از کتم عدم بوجود آید یا نیاید پس لازم نکرده که هر چه خدا دانست حکما  
 بشود بی اگر دانست که این امر میشود میشود پس علم انلی محیط است  
 بجز هر ممکن است و امکان را با امکان میدهند اگوان را با کائیت و  
 هر چیزی را علی ما هو و علی میزند پس هر چه علت است آنرا میداند به  
 علت و آنچه معلول است آنرا میداند معلولیت و آنچه شرط است

بشرطیت و آنچه مشروط است بشرطیت و میدانند اموری که محتمل  
بدست و اموری را که محتمل بدانست و میدانند امری را که بعرضه  
می آید ولی باراده نازل نشود و آنچه بعرضه اراده می آید همه را میدانند  
و این لوح علم خدا لوحی است که بدوران هست چرا که همه جبهت امورا  
در این علم میدانند و این علم مخصوص است بخداوند عالم و غیر او این علم را  
ندارد و لا یحیطون بشی من علم الا بما شاء و وسیع کرسیه السموات  
و الارض و اما آنچه بدی بسیار صلوات الله علیهم جمع آنچه میدانند  
از لوح محو و اثبات است از این جهت است که بسیار چیزها را خبری  
دهند که بد حاصل میشود از برای خداوند و میشود و از این جهت است  
که امام علیه السلام میفرماید نحن لا نوقت یعنی ما توقیت نمیکنیم و اما از لوح  
اعلی آنچه خداوند بخواد برایش نازل میکند پس میدانند بتعلیم خداوند بار  
پس در علم ازلی هر چیزی بحال خود ثبت است که آنچه را که بعد توکل بر  
خداوند کند و انشاء الله گوید بشود بر حسب عده خداوند و آنچه را  
که انشاء الله گوید اگر خدا بخواد میشود نخواهد نشود پس انشاء الله گفتن  
مشافی با علم ازلی خداوند هم نیست مثلش مثل این است که خداوند قرآن

داد که کسیکه مسافت طی کند و منازل میان شهر خود و کربلا می محفل را  
 سیر کند بکربلا برسد و الا فلا حال نمیتوان گفت که اگر خداوند داشته  
 مرا بکربلا برود و بکربلا من طی مسافت نمیکند هم چنین است امر اعمال خدا  
 دانسته که زید عابد ناسک بهشت میرود نمیتوان گفت که اگر خدا  
 مرا اهل حبه دانست من بیروم پس من عمل نمیکند نفهم چه میگوید بعضی  
 از حکما مذمبشان این است که همان علم خداوند عالم علت وجود  
 اشیاء است و میگوید هر چیزی را دانست میشود و موافق مذمب  
 ایشان باید هر چه معلوم شد موجود شود و این خلاف مذمب  
 آل محمد است بلکه خلاف عقل است و خداوند آیه این را آورده که چو بسیار  
 کارها که میدانی و نمیکنی بلکه هر چه را که خواستی میکنی همچنین است امر خداوند  
 هر چه بخواهد میکند بلی شیتت اولیست بعلم اوست پس اول میداند  
 بعد میکند پس عالم بلیست خداوند است نه بعلم این است  
 که فرموده در قرآن وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ فَرْمُودَ إِلَّا أَنْ  
 يَعْلَمَ اللَّهُ وَفَرْمُودَ إِنَّمَا آخِرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ  
 و فرموده إِذَا عَلِمَ شَيْئًا بَارِيٌّ مِنْ عَرَضَاتِهَا جَوَابِ سَمَلْ

شریفه معلوم شد و حل مشکل گردید و چون ساله فارسی است و مطلب  
 علمی از این ایشان تر نمیتوان نوشت و نشاء الله جناب سائل به  
 فهم ثاقب خود تلفت جات مسئله میشوند فرموده اند بساط قدم  
 چگونه بلوث حدوث ملطخ میشود العاقل بکفیه الاشارة تمام شد  
 فرمایش ایشان جواب احتمال میرود که این سؤال ششم سؤال  
 قبل باشد و مراد ایشان این باشد که آنچه سابق در لوح ابد از لا ثبت  
 بود و در علم ازلی باز ثبت موجود بوده چگونه بعرضه حدوث می آید و  
 میشود بشود و میشود نشود پس النشاء الله گفتن برای حلیت و حال انکه  
 هر چیزی که موجود میشود ختم است و حکما گفته اند الشئ مما لم یجب له وجود  
 و احتمال میرود سؤالی مستقل باشد و وجه اشکال شبهات حکما شده  
 که همه اشیا قدیم ازلی هستند بلکه همه چیز خداست و بصورت های  
 مختلفه جلوه فرموده پس شعرای ایشان شعرا باین مضمون گفتند و بنبر خرافات  
 خود عالم را پر کردند چنانکه شاعر ایشان گفته است من تو عارض ذات  
 وجودیم مشکهای مشکوه وجودیم چه امکان کرد امکان برفشانند  
 یخ و اجب که چیزی نماند و همچنین بگوید خود او ست لیل و مجنون

و واقوع عذرا براه خویش نشسته در انتظار خود است هر دو شق با باید  
 جواب عرض کرد تا هر یک مراد باشد معلوم شود پس عرض میشود اگر مراد  
 اول است بدانکه مراد از این که اشیا را خداوند بعلم انزل میداند این نیست  
 که اشیا در ذات احد جل شانزه مذکورند اگر چنین باشد لازم می آید خدا  
 معدن کثرات باشد و هرگز کثرتی مختلف است و حادث و خداوند احد است  
 بلکه خداوند بعلم ذاتی خود عالم است بذات خود و معلومی نیست با او  
 در ذات او و لکن معلومات همه در مقام خود موجودند پیش از انچه  
 بعد و آن علم که خداوند عالم بوجودات دارد علمی است و صفتی یعنی  
 کمال اوست و دانستی سابقا که عین خلق از مشیت قیادون  
 علم خداست و معلوم خدا و جمیع اشیا میکنند و ممکن قدیم نمیشود ابداً  
 پس این سخن که گفته میشود که خداوند بعلم انزل خود عالم است بخلق هر او این  
 نیست که عین خلق انزل هستند و الا لازم می آید که انزل حادث شود و متغیر  
 گردد و همچنین مراد این نیست که علم ذاتی واقع بر خلق شده زیرا که علم ذاتی  
 عین ذات است و ذات واقع بر خلق نمیشود و اگر بگوئی پس معنی فرشت  
 امام علیه السلام چیست که میفرماید کان الله عالماً و لا معلوم و لا خلق

الْمَعْلُومُ وَتَمَّ الْعِلْمُ مِنْهُ عَلَى الْمَعْلُومِ عَرْضٌ مَكْنِيٌّ مَرَادٍ مِنْ نَيْتِ كَيْ دَاتِ  
 وَاقِعٌ شَدِيدٌ بِمَعْلُومٍ حَرَاكَهُ وَقَعٌ دَاتٌ بِرِخْلِقٍ مَعْقُولٍ نَيْتِ بَلْكَهٗ مَرَادٍ مِنْ  
 اِسْتِ كَيْ خَدَاوَنْدِ بَدَا تَهٗ عَالَمٍ بُوْدٍ مَعْلُومِي بِاِذَاتِ بُوْدٍ وَحَالٍ بِهَمْ بَا اَوْ  
 حِزْمِي نَيْتِ وَبَعْدَا تَهٗ كَيْ خَلْقٍ رَا اَفْرِيْدِ صِفْتِ عِلْمٍ اَوْ اَوَاقِعِ شَدِيدِ بِمَعْلُومٍ  
 يَعْنِي عِلْمٍ بِخَلْقٍ بَرَاوِ حَاصِلِ شَدِيدِ مَقَامِ خُوْدِ خَلْقٍ وَاِيْنِ عِلْمٍ وَصِفْتِ عِلْمِ  
 كَيْنُوْنِي اِسْتِ كَيْ طُوْرًا زَيْتِ خَدَاوَنْدِ اِسْتِ وَوَصْفِشِ يَادِرِ سَايِرِ  
 كِتَابِ شَرْحِ وَاَدَاةٍ اَمْ وَاِيْنِجَا مَحَلِّ بَيَانِ اَنْ نَيْتِ وَنُوْرِ كَيْنُوْنِ ظَاهِرِ  
 مِيْشُوْدِ دُرِ خَلْقِ وَنَهٗ اِيْنِ كَيْ كَمَا نِ كُنِي كَيْ بَرَايِ خُوْدِ حَدِيْثِ رَا تَاوِيْلِ نَمُوْدِيْمِ بَلْكَهٗ  
 اِقْتِبَاسِ اَزْ فَرْمَايِشِ خُوْدِ شَانِ اِسْتِ وَاسْتِنْبَاطِ اَزْ قُرْآنِ نَمُوْدِيْمِ  
 اِيْنِ مَعْنِي رَا دَرِ مَقَامَاتِ عَدِيْدَهٗ فَرْمُوْدَهٗ اَنْدِ كَيْ خَدَا بُوْدٍ وَحِزْمِي بَا اَوْ نَمُوْدِ  
 اَلَا نَهْمُ حِزْمِي بَا اَوْ نَيْتِ وَفَرْمُوْدَهٗ اِسْتِ عِلْمٌ بِهَا قَبْلَ كُوْنِهَا كَعِلْمِ  
 بِهَا بَعْدَ كُوْنِهَا وَدَرِ كِتَابِ مَجِيْدِ فَرْمُوْدَهٗ قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ وَمَعْنِي اَحَدٌ  
 هَسْتِنَاعِ مَسُوْمِي اِسْتِ بِسِ كَيْ چُوْنَهٗ خَدَايِ اَحَدٌ مَعْلُقٌ بِمَسُوْمِي مِيْشُوْدِ وَفَرْمُوْدَهٗ  
 لَوْ يَكُنْ لَهٗ كُفُوًا اَحَدًا بِسِ چُوْنِ طُوْرِ قَرِيْنِ خَلْقِ مِيْشُوْدِ خَلَا صَهٗ بِسِ خَدَايِ  
 اَزَلِ مَقْرُوْنِ سَخْلِقِ نَمِيْشُوْدِ وَخَلْقِ هَمْ دَرِ اَزَلِ نَيْتِنْدَا كَرِ كَبُوْلِيْ بِسِ مَعْنِي



این هست که خداوند بعلم ازلی خلق را میزند عرض میکنیم این معانی است بر شکل  
 و آنقدر که بتوان بیان نمود عرض میکنیم که از انفات ظاهره حق است جل شانه  
 و معلوم مکنات و مقام آنها از مشیت خداوند چنانکه قبل عرض شد  
 خداوند بازلت خود محیطا جمیع خلق است **عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى**  
 جمیع خلق در محضر او حاضرند و اوست عالم کل آنها علم حضور می هر چیز را علی ما هو  
 علیه در مقام خود میزند و چون که بر ازل وقت نمیکرد و همه اوقات در خلق پس  
 او همیشه عالم است همه چیز و مورد بهر و ایام از صفات خود خلق است  
 و بر خدا نمیکرد پس نسبت برین و تو بعضی چیزها غایب است بعضی حاضر  
 و ماضی و حال استقبال برای ما حاصل میشود و لکن نسبت بسجد و  
 احدی را بسوی است و تخمین مرده و زنده و متولد شده و نشده هم  
 در نسب خلقی است و نسبت بذات احدیها ملاحظه نمیشود و کذا  
 معنی حدوث در نسبت خود اینهاست اما نسبت بذات احد  
 جل شانه همه چیز و همه حال ثابت است پس امروز و پار سال و  
 سال آینده نسبت بسجد احوال است و همرا در محضر خود می بینند  
 نهایت هر چیزی را در مقام خود میزند و باین نسبت و لحاظ همه بدست

و حادث و عارض خلق نسبت باین عرصه نمیشود و ابتدا پس نیز مثلاً امروز  
نظمه است و فردا علقه پس فردا منصفه و بگذرانا تولید شود و در ضیح و  
فخیم نامیت شود و محشور و منشور همه اینها در نسبت سایر حالات است  
و نسبت بعضی بعضی و این نسبت از مقام خود تجاوز نمیکند و در نسبتی سابقاً  
که زمان نسبت بعضی صفات بعضی است و در نسبت صفات به  
ذات و سر نسبت نفس ذات است بخود او پس اگر نه ملاحظه نسبت  
صفات شد ملاحظه ذوات و همان حاضر بودن آنها در نزد ازل  
ملاحظه شد و بگذرد موقوت و معین بودن و حادث بودن نیست  
و همه چیز را خداوند همیشه در مقام خود میداند مثلاً از برای تو عرض میکنم  
بلسانی قشری فرض بنا فرشی است محرمات بالوان مختلفه و مورد چهره  
این فرش بیهیست و تو از بالا نظر میکنی اما نسبت به وجه بیک راه گذشته  
و در بیک راه میرود و آنچه از پیش است نیامده و مورد چهره بینی بیهیست  
آن راه را که پیش روی اوست ولی تو همه را می بینی و همه در محضر  
تو است چنین است امر نسبت بعلم خداوند عالم خداست محیط همه  
چیز بازلت ولی نسبت بخلق بعضی اعلی است بعضی اسفل بعضی امکان

بعضی گویند بعضی فعل بعضی مفعول بگذا اولی نسبت بعلم همه یکسان  
 معلوم خداوند میباشند و همه کمال خداست و صفت خداوند و  
 قائم است بخداوند جل شانزه و بجهت اینکه همه قائمند بخداوند و محتاج  
 باو گفته میشود که ذات قدیم هم نیستند نفهم چه گفته بودم و درکن نمیطلب  
 مشکل است و اگر شخص نفهم بهترین است که مجتهد تسلیم کند چرا که اگر  
 بگوید خداوند بعلم ازلی عالم نیست بخلق کفر است و اگر بگوید خلق در  
 ذات کفر است و اگر بگوید ذات در خلق است کفر است و اگر  
 بگوید ازلی و تاست یکی خلق یکی خدا شرکست کفر پس اگر میفهمی از  
 روی فهم تصدیق نما و آباء و اجداد وجود جهل تسلیم فرمائید تا مؤمن باشی خلاصه  
 پس شیاء هرگز ازلی نبوده اند و ازلی بلوٹ حدث بلوٹ میشود  
 و همه بسته بمشیت خداوندند و هر وقت بخواهد موجود میشوند پس  
 شخص باید بگوید یا الله و گوینده ایشانند و نفس ایشانند  
 و حصول همه در یک آن در محضر علم خداوند موجود است اما هرگاه  
 مراد سائل معنی ثانی باشد بدانکه خداوند جل شانزه ذاتی است  
 یگانه بی همتا و او مرکب نیست چرا که هر مرکبی حادث است و محتاج

و اگر او حادث باشد محتاج بجدائی غیر از خودی باشد و غیر از او خدا  
 نیست و دوست خدای و عده لا شریک له پس او احد تحقیقی است  
 از هیچ حیث ترکیب در او راه بر نیست پس بنا بر این با او غیر او  
 نیست اگر غیر با او در ذات مذکور شود لازم می آید که مرکب باشد چرا  
 که هر دو چیز که با هم قرین شدند لابد مرکب خواهند بود از جهت جامعه  
 و جهت همسازی اگر جامعه در میان نباشد با هم جمع نمیشوند و اگر تا به  
 الامتیه از نباشد از هم جدا نمیشوند مثل کقطعه سنگ و شجر این دو  
 با هم جمع میشوند بجهت همانیت که مابین اجتماع ایشان است و ممتاز  
 از یکدیگرند بصورت پس هر دو مرکب اند و هر دو چیزی که با هم جمع شوند  
 همین حالت دارند پس کسی دیگر که فرض نمائی با خداوند جمع شده لازم  
 می آید هر دو مرکب شوند و جامعه لامحاله در میان ایشان باید باشد  
 و از این دو نقض لازم می آید یکی اینکه دیگری سابق بر ذات یکاند باشد  
 زیرا که جامع فوق دو فرد است و یکی اینکه هر دو حادث باشند  
 بدلیل سبق دیگری بر این دو و قیام وجودشان و جهت ایشان با او  
 و همه اینها صفت حادث است و عیب دیگر ترکیب است که

دلیل حدوث است چنانکه گذشت و راه دیگر در بطلان این فرض است  
 عرض میکنم خلق با خداوند مقدم مذکورند یا بحدوث اگر میگوئی بحدوث  
 مذکورند عرض میکنم حدوث با قدیم جمیع نمیشود اگر میگوئی بقدیم مذکورند  
 عرض میکنم تعدد قدماء لازم می آید و این مجال و متمنع است بصر حال  
 فرض نمیشود که خلق با خداوند مذکور شوند و از جانب خدا نازل شوند و اگر  
 بگوئی عین ذات احد بصورت خلق مصور میشود عرض میکنم این مجال  
 دیگر است چرا که ذات خداوند مصور بصورت خلق نمیشود که اگر متصور شود  
 متغیر میشود و تبدیل میگردد و از قدم بحدوث می آید و بطلان این قول  
 را می هم آظهر من الشمس است خلاصه پس قدیم هیچ معنی بحدوث  
 نازل نمیشود و مبداء خلق امکان است و رجوع ایشان با امکان جمیع  
 فروض و انظار که در ایشان ملاحظه میشود همه در همین امکان است حتی  
 اینکه معلوم بودن ایشان بعلم ازل در عرصه امکان است چرا که  
 دانستی که مراد از این علم علم کینونی است و کینونت اعلا درجه  
 مشیت است مشیت متعلق با امکان است اگر بگوئی امکان چگونه  
 بعلم ازل معلوم است عرض میکنم ممکنات ممکن با امکان هستند

و از این جهت وجود آنها جایز گفته میشود ولی نفس امکان را نمیتوان  
 گفت موصوف با مکان است چرا که امکان ذات است و ذات  
 شئی ممکن بنفس خود نمیشود اگر اوفی گفته ممکن باشد وجود او ابدی است  
 میماند چرا که مقتضی وجود بر او پیدا نمیشود زیرا که ذات خداوند مقتضی  
 چیزی بذاته نمیشود زیرا که اقتضا قبول قضا است و قضا فعل خداست  
 و فعل او بر او جاری نمیشود پس لابد از برای حسیق مقتضی از نفس  
 خودشان باید باشد پس اگر نفس امکان را معدوم صرف فرض نمائی  
 دیگر موجود نمیشود چرا که خود او اقتضای وجود نمیکند و وجود غیر بهم  
 مفروض نیست که او اقتضا کند اگر بگوئی که مشیت الله تعالی باعث  
 میشود وجود او را عرض میکنم اولاً مشیت نفس قضا است و قضا قضا  
 نیست و ثانیاً مشیت حیا اعلامی خود امکان است و اگر فرض  
 کردی عدم امکان با عدم آنها لازم می آید خلاصه عدم نفس امکان  
 فرض نمیشود با اینکه مخلوق است و قائم بخدای خود پس امکان در مقام  
 خود ابدی است از این جهت است که حکما گفتند که مجموع ملک حادث  
 نیست و بیک معنی این سخن حق است چرا که حدیثی که در زمان و

و هر جاری است در مجموع ملک جاری نیست از این جهت است که  
 امام علیه السلام در دعای سفر بگوید اللَّهُمَّ يَا ذَا الْمَلِكِ الْمُتَابِعِ يَا خَلْقَ  
 وَالسُّلْطَانِ الْمُنْبَعِ بَعْرِ جِنُودٍ وَبَحْتِينَ دَرَجَاتِي دِكْرِ مِثْرَايِدِ وَالْمَلِكِ الْقَدِيمِ  
 پس ملک خداوند در مقام خود ابدی است و با همین ابدیت قدیم است  
 بهم نیست و حادث است یعنی محتاج است بخداوند عالم و آنکه محتاج  
 نیست حادث و حده لا شریک له و شرح مراتب حدوث را  
 در بیابح الحکم مفضلاً نوشته ایم و اینجا محل ذکر آن نیست پس معلوم  
 شد که مجموع عرصه مکان معلوم است بعلم ازلی با اینکه ممکن است  
 و آن قدیمی که بعرصه حدوث پا میکند از نفس امکان است و  
 ذات قدیم لم یزل طوٹ بلوٹ حدوث نمیشود ابداً و همین قدر  
 و جواب این مسئله هم کافی است انشاء الله و صلی الله علی محمد  
 و آلہ الطاهریں تمام شد رساله بدست میختمش محمد بن کریم  
 شب یکشنبه بیست و ششم ربیع الثانی  
 سنه هزار و سیصد و نه هجری علی حده  
 آلف السلام حامد امصلاً مستغفراً

مؤلف  
عبد العزیز

بسی و ہتمام

جناب مستطاب عمدہ العظم

والاشراف خیر الحاج حاجی محمد حسن

صاحب ابن المرحوم المبرور الحاج محمد علی بکر کاشانی

در معنویہ بیسی بکمال تصحیح و تنقیح مطبعہ

سمت انطباع پذیرفت فی لیثیہ

بسم نور و ہم شکر ذی الحجی

الحکم

۱۳۰۹

۱۳۰۹

۱۳۰۹